

تراژدی بختیار

محسن یلفانی



نتیجه و حاصل اقدام شجاعانه بختیار در صحنه عمل و واقعیت این شد که نیروهای ملی و آزادیخواه، که نماینده اصلی و اصلیشان، چه بخواهیم و چه نخواهیم، جبهه ملی بود، در کنار ضعفها و نابسامانیهای سنتی و مقطعی خود، هزیمت او را نیز به گردن گرفتند و به همان نسبت با کاهش اعتبار و نفوذ خود روبرو شدند.

«یک اسب! تمام کشورم برای یک اسب!»

□ □□□□ □□□□□ □□□□ □□□□□ □□□□□□□□

برخی از دوستان و همراهان قدیم شاپور بختیار تصمیم او را در پذیرفتن نخستوزیری شاه به جاه طلبی او نسبت داده اند. در سیاست، که قاعدتاً هدف آن کسب قدرت است، جاه طلبی لزوماً صفت نکوهیده‌ای نیست. جاه طلبی، آنجا که به عنوان یک صفت شخصی، باعث زیر پا گذاشتن اصل رعایت امر جمعی و نادیده گرفتن تعهد نسبت به همراهان می‌شود، نکوهیده است. اما طرفداران بختیار برای این نوع جاه طلبی نیز توجیهی دارند. در تاریخ لحظه‌های تعیین‌کننده یا نقطه عطف‌های پیش می‌آید که تصمیم‌گیری فردی را، که ناچار با نادیده گرفتن تعهدات جمعی همراه است، اجتناب‌ناپذیر می‌کنند. شاپور بختیار، به هنگام پذیرفتن نخستوزیری، صادقانه معتقد بوده است مملکت ما چنین لحظه‌ای را از سر می‌گذرانند و به همین علت حق داشته است که شرط مشورت با همراهانش و کسب موافقت آنان را لازم نداند و تکرری و جدائی در پیش گیرد. (فراموش نباید کرد که صفحات تاریخ جبهه ملی را بیشتر همین تکرریها و جدائیها پر می‌کنند تا اتفاق نظرها و اجماع.) کسانی حتی از این فراتر می‌روند و نه بختیار، که همراهان او در جبهه ملی، را به تخطی از تعهدات جمعی متهم می‌کنند. اینان چنین توضیح می‌دهند که آرمان‌های جمع، و در این میان، راه مصدق که اساس مرامنامه جبهه ملی را تشکیل می‌دهد، از تعهدات و قول و قرارهای جمعی مهم‌تر بوده‌اند. و این بختیار بوده که به آنها وفادار مانده و دیگران نیز می‌بایست از او تبعیت می‌کرده و به او می‌پیوسته‌اند. به نظر اینان، اگر همراهان بختیار چنین کرده بودند، حتی اگر نمی‌توانستند جلوی پیروزی آیت‌الله خمینی و پیروانش را بگیرند، حداقل آبرو و اعتبار خویش، یعنی آبرو و اعتبار جبهه ملی، را

برای روزهای آینده حفظ می‌کردند.

طرفداران بختیار بسی بیشتر از کسانی بودند که در تظاهرات به نفع او و به نفع اجرای قانون اساسی شرکت کردند. فراوان بودند کسانی که نخست‌وزیری بختیار را از سر مملکت ما زیاد هم می‌دانستند، امّا ترجیح دادند در خانه بمانند. (مردم معمولاً در تظاهراتی شرکت می‌کنند که نتیجه، و بخصوص امنیت آن، تضمین شده باشد - مثل تظاهرات روزهای تاسوعا و عاشورای سال ۱۳۵۷). وقتی سیلاب هجوم می‌آورد، مردم عادی ترجیح می‌دهند به شاخه و ریشه‌ای، هر چند کهنه و پوسیده، بچسبند و خود را به درون یک قایق کاغذی پرتاب نمی‌کنند. کسانی که روشنفکران و نخبگان سیاسی را به علت عدم حمایتشان از بختیار محکوم می‌کنند، در واقع از آنها انتظار دارند که به اندازه مردم عادی هم عقل و شعور نداشته باشند.

از سیاستمدار با سابقه و با دانشی همچون شاپور بختیار بعید است ندانسته باشد که اقدامش به پیروزی، حتی به گونه‌ای نسبی، منجر نخواهد شد. امّا حدس و گمان در مورد پیروزی فرضی بختیار - چه همراه با یارانش در جبهه ملی و چه بدون آنان - هر چند اعتباری بیش از همان حدس و گمان نخواهد داشت، وسوسه‌انگیز است؛ زمانی که بختیار نخست‌وزیری را پذیرفت، آیت‌الله خمینی از چنان قدرتی برخوردار شده بود - چه در صحنه داخلی و چه «در رابطه با» عوامل خارجی - که مصالحه و همکاری با او دیگر امکان نداشت و او به چیزی جز به تمامی قدرت راضی نمی‌شد. بنا بر این راه دیگری جز سرکوب وی و نهضتی که در پی‌اش به راه افتاده بود، وجود نمی‌داشت. اگر بختیار از عهد چنین کاری برمی‌آمد، دیگر کسی او را جاه‌طلب نمی‌شمرد. اگر می‌شمرد هم اهمیتی نداشت، چون برای یک سیاستمدار پیروز جاه‌طلبی دیگر عیب شمرده نمی‌شود. امّا بعید بود منجی هم خطابش کنند. با در نظر آوردن بضاعت سیاسی آن روزگار جامع ایرانی، به احتمال قوی غاصبش می‌خواندند. چرا که رؤیای حکومت «عدل علی» به سرکردگی یک روحانی مبارز و متقی و عارف‌مسلك را در دل توده به حسرتی ابدی تبدیل کرده بود. بخش آگاه‌تر جامعه، و بخصوص نیروهای «مترقی» نیز، که هنوز زیر هاله مقدس «انقلاب» تنفس می‌کرد و رهنمودهای خود را در آن می‌جست و می‌یافت، به بختیار عنوانی محترمانه‌تر از «حافظ رژیم گذشته و نوکر امپریالیسم» نمی‌داد.

درس تلخ و بی‌افتخاری است. ولی ظاهراً ما تا حکومت اسلامی را با پوست و استخوان خود حس نمی‌کردیم، به معنای هولناک آن پی نمی‌بردیم. دکتر بختیار پزشک حاذقی بود. ولی فراموش کرده بود که

استفاده از برخی دواها برای کودکان ممنوع است. درست است که ایرانیان از بیش از یک قرن پیش کار پس زدن مذهب از امور دنیوی و جدا کردن آن را از حکومت آغاز کرده بودند و به نتایج ملموس و مؤثری هم رسیده بودند، ولی این نتایج بیشتر در سطح مانده بودند و اعماق جامعه ایرانی آنها را جذب نکرده بود. به قول فرانسویان، مقایسه دلیل به حساب نمی‌آید- بخصوص آنجا که پای مقایسه ایرانیان با اعراب در میان باشد. با این حال به آسانی می‌توان پذیرفت که از نظر رشد سیاسی ما هم مردمی هستیم کم و بیش در حد و حدود مردم مصر و تونس، و نه در حد کشورهای اروپائی. نگاهی به آنچه این روزها در این دو کشور می‌گذرد، می‌تواند به تصورات و انتظارات ما از رویدادهای سی و پنج سال پیش ابعاد واقع‌بینانه‌تری بدهد.

اما در صحنه سیاست عملی، آنجا که پای سنجش نیروها و برآورد امکانات و احتمالات و پیش‌بینی تاثری که می‌توان بر آنها گذاشت، در میان است، اقدام بختیار تنها یک اشتباه مرگبار بود که هم به ضرر خود او و هم به ضرر گرایش یا نیروئی که وی نمایندگی‌اش می‌کرد، تمام شد. همراهان بختیار به سنجابی و فروهر، که سرنوشت جبهه ملی را به نهضت آیت‌الله خمینی گره زده بودند، منحصر نمی‌شدند. بختیار از تجربه دکتر غلامحسین صدیقی هم که پیشنهاد نخست‌وزیری را به علت پذیرفته نشدن شرایطش رد کرده بود، آگاهی داشت. ظاهراً شرط اصلی دکتر صدیقی ماندن شاه در ایران بوده است، در حالی که بختیار از شاه خواست تا کشور را ترک کند. (بختیار توضیح می‌دهد که این شرط را برای آرام کردن آیت‌الله خمینی پیشنهاد کرده بوده که با تکرار شعار «شاه باید برود» امان همه را بریده بود.) آیا بختیار نمی‌دانست که شاه یعنی ارتش و در آن روزها ارتش تنها نیروئی بود که هنوز، آن هم نه در بست، قادر و مایل به مقاومت در برابر انقلاب اسلامی بود؟ آیا بختیار تصوّر می‌کرد که در آن شرایط قادر خواهد بود مملکت را به تنهایی، بدون شاه و بدون ارتش اداره کند و مانع پیروزی انقلاب اسلامی شود؟ آیا بختیار از حضور ژنرال هویزر در ایران خبر نداشت و نمی‌دانست که ما موریت او این است که «دم شاه را بگیرد و مثل موش مرده از مملکت بیرون بیاورد»؟ (عبارتی که سپهد ربیعی، فرمانده نیروی هوائی ارتش شاه، در به اصطلاح دادگاه انقلاب بیان کرد.) هم قرائن حاکی از آن است که بختیار به این پرسشها پاسخ مثبت داده است. در این صورت ناچار باید بپذیریم که او همچون دن کیشوت، با ابزار و آلات جنگی ای که در اختیارش هم نبود، نه به جنگ آسیاب‌های بادی، که به مقابله با گردبادی رفت که حتی پیش از نخست‌وزیری او موانع اصلی را درهم پیچیده و از سر راه

خود برداشته بود و فقط مانده بود که «توی دهن دولت» بزند. مدت‌ها پیش از نخست‌وزیری بختیار شاه فهمیده بود که دیگر جایی در این مملکت ندارد و از آن پس فقط در پی فرصت و وسیله‌ای بود که نه به نحوی آبرومندانه، که با آبروریزی کمتری، ایران را ترک کند. شاه برای خروج از ایران چنان بی‌تاب بود که منتظر پایان جلسه را بی‌اعتقاد مجلس به بختیار نشد و از پیش خود را با هلیکوپتر به فرودگاه رساند. مؤثرترین دستاورد بختیار در دوران نخست‌وزیری سی و هفت روزه‌اش در فراهم آوردن همین فرصت خلاصه می‌شود.

بختیار در خارج از کشور نیز همچنان گرفتار این توهّم بود که می‌تواند به مقابل حکومت اسلامی برود و آن را از سر راه بردارد. این توهّم او را به شرکت در ماجرائی کشاند که به کودتای نوزده منجر شد. حاصل کار تثبیت باز هم بیشتر حکومت اسلامی شد که با اعدام بیش از صد افسر و خلبان درجه‌دار ارتش فرصت و بهانه بیشتری برای تضعیف ارتش و تقویت سپاه پاسداران انقلاب به دست آورد. تضعیف ارتش در عین حال عراق را در حمله به ایران مصمّم‌تر کرد.

نتیجه و حاصل اقدام شجاعانه بختیار در صحنه عمل و واقعیت این شد که نیروهای ملی و آزادی‌خواه، که نمایند اصلی و اصیلشان، چه بخواهیم و چه نخواهیم، جبهه ملی بود، در کنار ضعف‌ها و نابسامانی‌های سنتی و مقطعی خود، هزیمت او را نیز به گردن گرفتند و به همان نسبت با کاهش اعتبار و نفوذ خود روبرو شدند. دیگر بزرگان جبهه ملی، مثل سنجابی و فروهر، که راه احتیاط و ملاحظه‌کاری و چپ و راست زدن در برابر انقلاب در پیش گرفتند، از عاقبت امن‌تری برخوردار نشدند. (در مورد دکتر صدیقی، که همگان در پاکدامنی و شجاعتش متفوق‌القولند، برخی می‌گویند که ایشان از نخست‌وزیری بختیار حمایت کرد و دیگران را نیز به پشتیبانی از او فراخواند. اگر این گفته صحت داشته باشد، نمی‌توان ضرب‌المثل واعظ غیرمتّعظ را به یاد نیاورد.) مجادله و مباحثه ظاهراً پایان‌ناپذیر بر سر این که کدام یک از اینان به آرمان‌ها و هدف‌های جبهه ملی بهتر و بیشتر خدمت - یا خیانت - کردند، مشغول سرگرم کننده اما بیهوده‌ای است. اگر قرار باشد که از خاکستر سیمرغ جبهه ملی و راه مصدق سرانجام ققنوس یک سازمان معتبر و کارای سیاسی غیر مذهبی برخیزد، چیزی که فقدان آن در صحنه سیاسی ایران، نه به یک معضل، که به یک عقد ناگشودنی، تبدیل شده، باید هم این بزرگان را پاس داشت و میراث مردم دوستی و میهن‌پرستی آنان را سرمایه چنین کوششی قرار داد.

این ملاحظات نه تحقیق تاریخی و نه برآورد سیاسی است. و تنها قصد از طرح آنها کوشش در انعکاس منصفانه جایگاهی است که یکی از مطرح‌ترین شخصیت‌های تاریخ سیاسی معاصر می‌تواند یا باید در وجدان عمومی مردم میهن ما داشته باشد.

۲۴ مرداد ۱۳۹۲ ۱۵ اوت ۲۰۱۳